

نفویض امور به مشیت وی قائلند شهرستانی گوید که معتزله گویند خداوند قدیم است و قدم یعنی دیرینه بودن اخص اوصاف اوست، از اینجهت معتزله قائل به صفات قدیم نشدند، و همه صفات خداوند را مانند زنده، ودانا، و توانا بودن عین ذات او دانستند و گفتند اگر قائل شویم که این صفات عین باریتعالی نیست، و آنها نیز قدیم اند باید مانند مشرکان به تعدد آلهه یعنی به چند خدای قدیم قائل شویم، و این برخلاف توحید است.

اصول پنجگانه معتزله: با وجود فرق بسیاری که در معتزله پیدا شدند، همه ایشان بر پنج اصل ذیل متفق القولند:

۱- توحید و یکتاپرستی: معتزله می گفتند که خداوند نه جسم است و نه عرض بلکه خالق اعراض و جواهر است و به هیچیک از حواس پنجگانه در نیاید و نه در دنیا و نه در آخرت دیده شود. همچنین گویند که خداوند در حیز و مکان در نمی آید و لم یزل و لایزال است. هرچیز که غیر از ایزد تعالی است، ممکن الوجود است، و خداوند واجب الوجود می باشد، و وجود او به خود اوست، و وجود غیر او از او. وی خالق موجودات است، و دیگر موجودات ممکن الوجود و حادثند.

۲- عدل: یعنی خداوند شر و فساد را دوست ندارد و اعمال بندگان را خلق نمی کند، بلکه بندگان هستند که اعمال خود را به وجود می آورند. از اینجهت مسئول رفتار و کردار خویش اند. او امر الهی برای مصلحت خلق و نواهی او برای جلوگیری از فساد و کارهای ناپسند می باشد. خداوند تکلیف مالا یطاق به بندگان نمی کند، زیرا فرموده: *و لا یكلف الله نفساً الا وسعها*، و هیچگاه از میزان عدل و داد خارج نمی شود، و او امر او تعلق به محال نمی گیرد، زیرا او عادل است و اگر چنین کاری کند، برخلاف عدل رفتار کرده است.

۳- وعدو و وعید: وعد یعنی مرده دادن به بهشت، و وعید یعنی ترسانیدن از عذاب دوزخ، وعده و وعید خداوند ثابت است مگر اینکه گناهکاران در این دنیا توبه کنند، بنابراین خداوند از گناه ایشان درمی گذرد.

۴- العنزلة بین العنزلین: که شرح آن در پیش گذشت.

۵- امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی واداشتن مردم به کار نیک ، و بازداشتن آنان از کارهای زشت که جهاد جزو هر دوی آنهاست. یعنی بر هر شخص مسلمان واجب است که امر به معروف و نهی از منکر را در باره فاسق و کافر اجرا کند.

### فرق معتزله:

فرق معتزله از این فرارند :

- ۱- واصلیه، پیروان واصل بن عطاء الخوالی.
- ۲- هذیلیه، پیروان ابوالهذیل محمد بن هذیل العلاف (۱۳۵-۲۳۵هـ).
- ۳- نظامیه، پیروان ابراهیم بن سيار نظام (در گذشته در ۲۳۱هـ).
- ۴- خابطیه، پیروان احمد بن خابط.
- ۵- بشریه، پیروان بشر بن معمر.
- ۶- ممریه، پیروان معمر بن عباد سلمی (در گذشته در ۲۱۵هـ).
- ۷- مرداریه، پیروان عیسی بن صبیح ابوموسی مردار (در گذشته در ۲۲۶هـ).
- ۸- ثامیه، پیروان ثامه بن اشرس (در گذشته در ۳۱۳هـ).
- ۹- هشامیه، پیروان هشام بن عمرو الفوطی.
- ۱۰- جاحظیه، پیروان عمرو بن بحر الجاحظ (۱۶۳-۲۵۵هـ).
- ۱۱- خیاطیه، پیروان ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان خیاط (در گذشته در ۳۰۰هـ).
- ۱۲- جبائیه، پیروان ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (۲۳۵-۳۰۳هـ).
- ۱۳- بهشمیه، پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابی علی جبایی (در گذشته در ۳۲۱هـ).

۱- ر. ک: کتاب الانتصار ابن خیاط (فهرست) ص ۲۴۳-۲۴۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۲ ص ۵۷-۱۱۲؛ احمد بن یحیی بن المرتضی، طبقات الممتزله، طبع بیروت ۱۹۶۱، زهدی حسن جارالله الممتزله، طبع قاهره ۱۹۴۷، محمد جواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمه انفرق بین الفرق) تهران ۱۳۴۴، ص ۷۲-۱۴۴ و حواشی آن؛ السید شریف الجرجانی، شرح المواقف، طبع ترکیه ج ۳ ص ۱۲۸۲، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۵-۶.

### علم کلام در اسلام

ترجمه کتابهای یونانی و سریانی به عربی که حاوی عقاید فلاسفه یونان و مدعیان پیغمبری چون بردیمان (ابن دیمان)، و مرقیون و مانی بود، مسلمانان را از افکار و عقاید و آراء ملل غیرعرب نیز آگاه ساخت. بر اثر خواندن این کتب مسلمین نسبت به معتقدات اسلامی کم اعتقاد، از اینجهت بعضی از علمای اسلام به فکر آن افتادند که در بیان عقاید اسلام و رد مخالف آن و نیز رد شبهات زنادقه کتابهایی بنویسند. پیش از پیدایش علم کلام معرفت مسلمانان در باره توحید و نبوت و معاد مشتمل بر اعتقاد به اصول دین بود و ضمناً در عمل به فروع اسلام نیز می پرداختند که شامل احکام و عبادات می شد. غالباً از عمل به احکام اسلام و معرفت به آنها تعبیر به فقه می کردند، اما از معرفت کلی و اعتقادات عالیّه در باره توحید و نبوت و معاد تعبیر به فقه اکبر می نمودند. تا اینکه علمی جدید در فلسفه دین به نام علم کلام در اسلام به وجود آمد.

کلام عبارت است از شرح و بیان و استدلال عقلی در معارف دین که غالباً برای رد شبهات مخالفین ایراد می شده است. قاضی عضدالدین ایجی (در گذشته در ۷۵۱ هـ) در کتاب موافق گوید: کلام علمی است که آدمی را بر اثبات عقاید دینی با ایراد و دلائل و حجتها در رد شبهات مخالفین قادر می سازد.

ملا سعدالدین تفتازانی (در گذشته در ۷۹۲ هـ) در کتاب شرح المقاصد می گوید که: کلام علم به عقاید دینی از روی ادله یقینی است. سید شریف جرجانی (در گذشته در ۸۱۶ هـ) در کتاب تعریفات خود می نویسد که: کلام علمی است که در آن از ذات و صفات خدای تعالی و احوال ممکنات از مبدأ و معاد بر طبق اصول و قواعد اسلام بحث می کند. قید اسلام برای آن است که علم ماوراء الطبیعی فلسفه را از این تعریف خارج سازند.

علم کلام را به زبانهای فرنگی *Theology* می گویند که به معنی خداشناسی است و آنرا به زبان عربی جدید به علم لاهوت ترجمه کرده اند.

کلامیون طرفدار دلائل عقلی بودند، در برابر ایشان معدّین و اصحاب حدیث که ایشان طرفدار عقاید سمعیه می باشند، یعنی احکام و عقایدی که از راه سمع و گوش به ما رسیده است. در برابر این دودسته، دسته ای دیگر به نام صوفیه

بودند که قائل به تزکیه نفس شدند و از راه ریاضت و مراقبه به مقامات عرفانی رسیدند .

گفتگوی علمای کلام در قرن سوم هجری بیشتر درباره حدوث و قدم کلام الله بود. اصحاب حدیث یا محدثین کلام خدا را قدیم و ازلی می دانستند ، ولی معتزله می گفتند کلام فعل خدا است و نمی توان فعل کسی را که بعداً از او سر- می زند قدیم دانست. نفوذ علمی و سیاسی معتزله از زمان مأمون تا متوکل عباسی یعنی از ۱۹۸ تا ۲۲۲ هجری به اوج قدرت خود رسید. مأمون و منصم و واثق از طرفداران جدی عقاید معتزله بودند. در ربیع الاول سال ۲۱۸ هـ معتزله به دستاری احمد بن ابی داود حکمی از خلیفه گرفتند که قاضیان و محدثان و کار- گزاران دولت را تحت محنه و آزمایش در آورند، و کسانی را که قائل به مخلوق بودن یعنی حادث بودن کلام الله باشند سرکار نگه دارند . و به عکس کسانی که به قدیم بودن کلام الله اعتقاد دارند از کار بر کنار سازند و حتی شهادت آنان را در محاکم نپذیرند. تندروی معتزله در تبلیغ و اشاعه عقاید خود به عکس العملی سخت علیه ایشان انجامید . متوکل عباسی برخلاف سه خلیفه پیشین خود در سال ۲۳۲ با معتزله به مخالفت برخاست و در پی آزار و تعقیب ایشان بر آمد و عقیده حادث بودن و خلق قرآن را غیر شرعی و کفر شمرد. اما چون معتزله از طریق جدل و استدلال بر مخالفان خود غلبه یافته بودند، مخالفان ایشان یعنی اصحاب حدیث و سنت بر آن شدند که همان سلاح جدل و استدلال را در گفتار خویش به کار برند.

### اشاعره :

یکی از شاگردان ابوعلی جبایی که از بزرگان و متأخران معتزله بود، ابوالحسن اشعری نام داشت ( ۲۶۰-۳۲۴ هـ). وی تا چهل سالگی در محضر استاد خود ابوعلی به آموختن اصول و روش استدلال معتزله می پرداخت ، ولی سرانجام بر استاد خود اعتراض کرد، روزی در مسئله صلاح و اصلح با وی خلاف جست، و از استاد خود جداگشت و از اعتزال توبه کرد. آن مسئله چنین بود :

ابوالحسن اشعری از استاد خود جبایی پرسید، چه گویی در باره سه-

برادر که درگذشتند یکی از ایشان مطیع و فرمانبردار، و دیگری غاصی و گناهکار،  
وسومی خرد سال و کودک بود؟

جایی گفت برادر نخستین به بهشت می رود، و دومین به دوزخ می افتد و  
عقاب می بیند و سومی نه ثواب می بیند و نه عقاب .

اشعری گفت اگر سومی که خرد سال و کودک بوده به خدا اعتراض کند  
که پروردگارا چرا مرا باقی نگذاشتی و عمر دراز ندادی که بزرگ شوم و  
اطاعت از فرمان تو کنم و به بهشت در آیم؟ چه جواب دهد؟

جایی گفت خدا می گوید که من از نودانانم، چه اگر تو بزرگ می شدی  
گناه می ورزیدی و به دوزخ می افتادی . اصلح و بهتر آن بود که در کودکی  
بمیری .

اشعری گفت اگر، دومی گوید پروردگارا چرا مرا در کودکی نمیراندی  
نا اینکه بزرگ شوم و به تو گناه ورزم و به دوزخ افتم، در پاسخ این پرسش  
خداوند چه خواهد گفت؟

جایی از پاسخ فرماید و در نتیجه اشعری مذهب معتزله را ترك کرد.  
ابوالحسن اشعری در فروع فقه تابع مذهب امام شافعی شد. ولی در  
اثبات عقاید دینی با وجود نهی اصحاب سنت و حدیث ادله کلامی را به کار  
برد و اصول آنرا با عقاید اهل سنت و جماعت وفق داد و مذهب اشعری را  
بنیاد نهاد . ابوالحسن اشعری ناشر علم کلام جدیدی در میان اهل سنت و  
جماعت گردید . چون خود قبلاً با معتزله همکاری داشت و روش کار ایشان و  
نقاط ضعف فلسفه آنان را می دانست به کمک علمای سنت و جماعت بساط ایشان  
را برچید .

کلام خود را بر چهار رکن بدشرح زیر نهاده است:

۱- درباره ذات خداوند می گوید: خداوند وجود دارد، یکتا و توانا  
است، قدیم است، جوهر نیست، جسم نیست، عرض نیست، مکان ندارد، جهت  
ندارد، ممکن است دیده شود، سرمدی و جاویدان است.

۲- درباره صفات او می گوید: خداوند حی و زنده است، عالم و دانا است،  
قادر و توانا است، مرید و با اراده است، سمیع و شنوا است، بصیر و بینا است،

متکلم و گویاست، محل حوادث نیست، کلامش قدیم است، علم و اراده اش ازلی و ابدی است.

۳- درباره افعال خداوند گوید: خداوندگار آنریدگار افعال بندگان است، ولی افعال بندگان از خود آنهاست، صدور آن افعال را خدا از بندگان خواسته است، خلق و آفرینش را که خدا کرده از روی احسان است، برای خداوند تکلیف مالا یطاق مانعی ندارد، خداوند می تواند امر محالی را انجام دهد، خداوند می تواند شخص بیگناهی را به دوزخ افکند، خداوند پاینده مصالح بندگان خود نیست، امری واجب است که شریعت اسلام آنرا واجب شمرده باشد، خداوند انبیا و پیغمبرانی را بر بنی نوع بشر می فرستد، نبوت حضرت محمد از معجزات ثابت الهی است.

۴- درباره وعد و وعید خداوند می گوید: قیامت حق است، نکیرو منکر حق است، عذاب قبر حق است، میزان و ترازو در روز قیامت حق است، گذشتن از پل صراط، بهشت، دوزخ حق است، خلقای راشدین به ترتیبی که حکومت کرده اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر حق بودند، اطاعت از امام واجد شرایط واجب است، در صورت نبودن امام واجد شرایط اطاعت از سلطان و پادشاه وقت واجب است.

### کلام در شیعه:

بعد از پیدایش علم کلام تدریجاً علمای شیعه امامیه نیز برای رد دلائل

۱- شرح مواقف، طبع ترکیه ج ۱؛ حاشیه الکستلی بر شرح عقائد تفتازانی ص ۶-۱۶؛ شبلی نعمان، علم کلام جدید ج ۱ ص ۲۴-۲۳، ۴۳-۴۵، ۵۰-۵۱ خاندان نوختی ۳۷-۴۷؛ تعریفات جرجانی، طبع مصر ۱۹۳۸، ماده کلام.

Mac Donald, Development of Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory (1903)

A. S. Tritton, Muslim The ology, London, 1947.

Gardet (L) et Anawati (M), Introduction à La Théologie Musulmane, Paris, 1948.

Goldziher, Le dogme et la loi de L' islam, Paris, 1935.

مخالفان، خود را ناگزیر دیدند که همان شیوه متکلمان معتزله را در استدلالات خویش به کار برند. ایشان با اینکه در آغاز از علم کلام دوری جستند و به حدیث می پرداختند، ناچار شدند که برای دفاع خود به فراگرفتن این علم پردازند. امام جعفر صادق بعضی از یاران خویش را که نخستین متکلمان شیعه امامیه بشمار می روند در بکار بردن علم کلام و مناظره با مخالفان و رد دعاوی ایشان تشویق می فرمود.

متکلمان این دوره خواه معتزله و امامیه، در مناظرات خود از بیانات حکیمانه حضرت علی بن ابیطالب استفاده کرده و آن استنباطات و ادله عقلی را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند. در میان متکلمان امامیه شیخ مفید در دو کتاب خود یعنی «الکامل فی علوم الدین» و «الارکان فی دعائم الدین» شرح حال متکلمان شیعه امامیه و تألیفات ایشان و ستایش ائمه را از آنان به تفصیل ذکر کرده است. از این گذشته احتجاجات ائمه بخصوص حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه، و دیصانیه، و اصحاب ابوحنیفه، و زیدیه، و ملل زردشتی، و یهود و عیسوی برای متکلمان امامیه سرمشق خوبی بوده و ایشان هم به دستور و تشویق پیشوایان دین این شیوه غلبه بر خصم را پیروی کردند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان شیعه امامیه رواج نیافته بود، علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه دین بودند، ولی بعدها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف پیدا شد، و متکلمان از اخباریه جدا شده به اصول مذهب معتزله گرویدند. جماعتی از این متکلمان در آغاز از مشبهه بودند، و از قائلان به تشبیه خداوند به آدمی به شمار می رفتند. بعدها بر اثر نهی ائمه و آمیزش با معتزله از این عقیده بازگشتند. کلام شیعه امامیه گرچه در آغاز اساس آن مقتبس از معتزله بود، اما بر اثر هدایت ائمه اطهار و ظهور گروهی از فضیله بزرگ در میان شیعه اساسی استوار یافت، و بین متکلمان امامیه و معتزله درباره بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده پیدا شد، و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

خاصه یکی از فرق بزرگ شیعه که زیدیه نام داشتند به مناسبت آنکه زید بن علی بن حسین مؤسس آن فرقه شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود، ائمه معتزلی

را حتی از امامان شیعه بزرگتر می‌شمردند. بعضی از متکلمان معتزله مانند ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی تمایل به شیعه داشتند، و از امامت علی بن ابیطالب دفاع می‌کردند و پیروان او را اسکافیه خوانند.

عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه در باب این مسائل بود: در باره شرایط امام و کیفیت نصب او، و اجماع، و نص، و خیت، رجعت، بداء، تقیه، تشبیه، رؤیت، مقالات غلاة مانند حلول و تناسخ، عقیده به قدر و خلق قرآن. در باب عقیده به قدر حضرت صادق فرموده بود: «لا جبر ولا تفویض ولكن الامر بین الامرین»<sup>۱</sup>، و نیز در باره خلق قرآن از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «القرآن لیس خالقاً ولا مخلوقاً و انما هو کلام الخالق»، یعنی «قرآن نه خالق است و نه مخلوق بلکه سخن خداوند و آفریدگار است».

در میان متکلمان امامیه ظاهراً نخستین کسی که به تألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در آن باره با مخالفان این فرقه مناظره کرده است، عیسی بن روضه از معاصرین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) است، و او نخستین متکلمی است که بنا بر اصول عقاید امامیه با دلائل کلامی با مخالفان آن فرقه به مناظره پرداخته.

از بزرگترین دعویهای بین امامیه از طرفی، و معتزله و اهل سنت از طرف دیگر، دعوی نص جلی بوده است در باب امامت.

معتزله و اهل سنت می‌گویند که امامیه پیش از ابو عیسی و راق، و ابن راوندی، و هشام بن الحکم به این نکته برنخورده بودند، و این سه متکلم نخستین کسانی هستند که دعوی فوق را طرح کردند. اما متکلمان امامیه این عقیده را رد می‌کنند و می‌گویند که قول به نص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است، و چون مخالفان پیش از زمان ابن راوندی، و ابو عیسی و راق، و هشام بن حکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته‌اند، و اول بار در مؤلفات سه متکلم نامبرده به شرح و بسط این مطلب برخورده‌اند، چنین پنداشتند که ابن راوندی، و ابو عیسی، و هشام بن الحکم واضعین این عقیده در نزد شیعه بوده‌اند.

۱- مقالات الاسلامیین ج ۶ ص ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۵۰۶.

۲- ر. ک. فصل الخطاب، باب الجبر والقدر والامر بین الامرین ص ۵۲.



نخستین کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱ هـ) است. بعدها متکلمان دیگری به وی تاسی جستند، و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده‌اند.

اگرچه معتزله بر اثر غلبه اشاعره برایشان از میان رفتند و فرقه‌ای در اسلام به نام معتزله بجای نماند، ولی بعضی از اصول عقاید ایشان مانند توحید و عدل و توجه به عقل در برابر قیاس در شیعه باقیماند. فرقه زیدیه بیش از فرق دیگر شیعه به معتزله گرایش داشت. حتی مسئله عصمت که از اصول عقاید شیعه در باب امامت است، از معتقدات بعضی از علمای معتزله چون ابراهیم بن میار نظام بود. با يك مقایسه اجمالی در بین عقاید معتزله و شیعه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کلام شیعه پیش از حد تحت تأثیر عقاید و کلام معتزله قرار گرفته است، و در حقیقت شیعه را با عقاید کلامی می‌توان تولد جدیدی از فکر فلسفی معتزله دانست.<sup>۱</sup>

### بعضی از متکلمان نخستین شیعه:

یکی از متکلمان نخستین شیعه ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق است که در اوایل قرن دوم می‌زیست، و مخالفان او را شیطان الطاق لقب داده‌اند. وی در اثبات امامت علی بن ابیطالب با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشت. بعضی از معتزله او را متهم به تشبیه کرده‌اند، و وی را از مشبه دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

ابومحمد هشام بن حکم (درگذشته در ۱۹۹ هـ) که در آغاز از مرجئه و از پیروان جهم بن صفوان بود، سپس به مذهب امامیه درآمد و از بزرگان و یاران امام جعفر صادق شد. وی نخستین کسی است که مبحث امامت را با ادله کلامی

۱- خاندان نوبختی ص ۷۲-۷۷، دائرة المعارف اسلام (ترجمه عربی) ج ۱۳ ص ۶۵، الانتصار ابن خیاط ص ۹۹-۱۰۱، گلذیهر، العقیده والشریعة ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱- الانتصار ابن خیاط ص ۲۳۷.

مورد بحث قرار داده است. او در آغاز به جبروتشیه و تجسیم قائل بود، بعدها در نتیجه مصاحبت با حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داد. معتزله او را قائل به تجسیم دانسته، و بر او تاخته‌اند، و طرفداران او را در این قول هشامیه می‌خوانند.<sup>۱</sup>

ابوالحکم هشام بن سالم جوالیقی از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود و در نیمه دوم قرن دوم می‌زیست. در ابتدا در توحید به تشیه و تجسیم قائل بود که عقاید او مورد قبول متکلمان شیعه واقع نشده است. ابوالحسن علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار از متکلمان شیعه در نیمه دوم قرن دوم هجری بود و با علمای معتزله زمان خود مناظره می‌کرد. کتابی در امامت به نام «الکامل» داشته است.

ابومالك ضحاک حضرمی از متکلمان شیعه در قرن دوم و از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود.

ابوجعفر محمد بن خلیل سکاك از متکلمان شیعه در نیمه اول قرن سوم است، وی از شاگردان هشام بن حکم بود. او را قائل به تشیه دانسته‌اند.<sup>۲</sup> یونس بن عبدالرحمن قمی از متکلمان شیعه بود و در ۲۰۸ هـ درگذشت، و از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا بشمار می‌رفت. شیعیان آن زمان او را سلمان فارسی عصر می‌خواندند. بعضی او را از مشبه دانسته و فرقه یونسیه را منسوب به وی شمرده‌اند.

ابوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان هشام بن حکم و از متکلمان قرن سوم هجری است، او را کتابی در امامت و توحید به نام «التدبیر» بوده است.

ابوحفص عمرو بن سلمة صوفی نیشابوری که در بین سالهای ۲۵۲ و ۲۷۰ هـ درگذشت. وی منہم به زندفه و منتسب به شیعه بوده است.

ابوالاحوص داود بن اسد بصری از متکلمان و فقیهان شیعه در قرن سوم

۱- ایضاً الانتصار ص ۲۴۷، سیداحمد صفایی، هشام بن الحکم طبع دانشگاه

۱۳۴۲.

۲- ایضاً الانتصار ص ۲۳۶.

هجری که در باب امامت تالیفاتی داشته است، و حسن بن موسی نوبختی صاحب فرق‌الشیعه در هنگامی که در نجف اشرف به زیارت آمده بود از او اخذ علم کرد .

ابوعیسی محمد بن هارون وراق (در گذشته در ۲۴۷ هـ) استاد ابن راوندی است و از کسانی بوده که مانند شاگردش ابن راوندی چندان عقیده دینی پابرجایی نداشته است . او را از زنادقه و مانویه شمرده‌اند . با این حال به شیعه اظهار تمایل می‌نموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع می‌کرده و از جمله کتابی در باب امامت نوشته است . دو کتاب «الامامه» و «السقیفه» ابوعیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده، و علمای این طایفه در مؤلفات خویش آنها را ستوده‌اند . از مؤلفات مهم وراق «کتاب المعالات» او است که درباره ملل و نحل بوده و اساس دیگر کتب ملل و نحل علمای بعد از خود قرار گرفته است .

ابوالحسین احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق مشهور به ابن راوندی (در گذشته در ۲۴۵ یا ۲۹۸ هـ) از مردم مرو و دودخراسان از بزرگان متکلمان است که مانند استادش ابوعیسی وراق عقیده پابرجایی نداشته و چندبار تغییر مذهب و مسلک داده است ، مورخان متعصب او را از زنادقه شمرده‌اند . وی در آغاز از معتزله بوده، پس از آن به تشیع گروید و در رد معتزله و تأیید شیعه امامیه کتابهایی بنوشت ، و از عقاید ایشان دفاع کرد . از علمای بزرگ شیعه که او را در کتاب خود ستوده‌اند علم‌الهدی سیدمرتضی است که از تالیفات و عقاید ابن راوندی دفاع کرده است . مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد که ابن راوندی ۱۱۴ کتاب تألیف کرده بود که متأسفانه امروز اثری از آنها باقی نیست . سیدمرتضی در دفاع از ابن راوندی گوید کتبی را که ابن راوندی نوشته و سبب بدنامی او شده به قصد معارضه با معتزله و زور آزمایی با ایشان بوده است ، زیرا معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت می‌کردند ، و به قصد فهم و غفلت متهم می‌نمودند . از اینجهت وی این کتابها را منتشر نمود تا هجرت معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از ایشان بگیرد ، و گرنه ابن راوندی از این تالیفات علناً تبری جسته و نسبت تألیف آنها را به خود انکار می‌کرده و به دیگری منسوب می‌داشته است<sup>۱</sup> .

۱- الانتصار ابن خیاط ص ۲۳۵ ، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص

ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن قبه رازی از بزرگان شیعه و متکلمان آن طایفه بوده که در آغاز از معتزله شمرده میشده و سپس به شیعه امامیه گرویده است. وی در اوایل قرن چهارم هجری می زیست و از شاگردان ابوالقاسم کعبی بلخی از بزرگان معتزله بود. مشهورترین کتاب او «کتاب الانصاف» در امامت است که شیخ صدوق در کمال الدین، و سیدمرتضی در شافی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از آن نقل کرده اند.

### شیعیان عباسی

نسب عباسیان به عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف عموی پیغمبر میرسید، چنانکه گفتیم از پیش از اسلام بین بنی هاشم و بنی امیه بر سر تولد خانه کعبه اختلاف بود. در اواخر بنی امیه کسانی که با آن طایفه دشمنی داشتند طرف خاندان مخالف ایشان یعنی بنی هاشم را گرفتند، و چون عباسیان نیز از بنی هاشم بشمار میرفتند به کمک ایرانیان موفق شدند بر حریف و دشمن سابق خود بنی امیه پیروز گردند.

در سال صدم هجری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که در حمیمه از ناحیه شراه از بلوک بلقاعی شام می زیست با ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه نوه حضرت علی بن ابیطالب ملاقات کرد. ابوهاشم که امام کیسانیان بود وصیت نمود که پس از او امامت به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برسد، به همین جهت اکثر کیسانیه که طرفدار امامت ابوهاشم بودند پس از او به امامت محمد بن علی بن عبدالله درآمدند، و از آن تاریخ دعوت امامت بنی عباس صورت شرعی و روحانی به خود گرفت. عباسیان به این بهانه که اولاد علی بن ابیطالب از حق خود به نفع آنان صرف نظر کرده اند بنای دعوت و پیشرفت را گذاردند، و از محبوبیت آل علی به سود خود استفاده کردند.

امام عباسی در حمیمه در ناحیه شراه از بلوک بلقاع (در اردن فعلی) که از زمان عبدالملک بن مروان اقامتگاه خاندان عباسی شده بود مسکن داشت، و دوازده نقیب (پیشوا و رئیس) برگزید، و از سوی خود به نواحی مختلف

گیل داشت. اعمال داعیان عباسی از طرف این نقیبان و همچنین مجلسی از هفتادتن از شیوخ جزء رهبری می‌شد. ائمه عباسی مرکز تبلیغاتی دیگری نیز در کوفه داشتند، گاهی هم امام داعیان خود را در موسم حج در مکه دیدار می‌کرد که در پناه ازدحام حاجیان از سوءظن حکومت برکنار باشد. دستور امام به دعای آن بود که بیشتر به ابرانیان اطمینان کنند و از عرب به طوایف بمانی فحطانی اعتماد نمایند. روش تبلیغ آن بود که نخست شرحی از اسلام و حسنات آن بیان می‌کردند، سپس به ذکر معایب بنی امیه و انحراف آنان از اسلام می‌پرداختند. آنگاه از فضایل آل محمد و اهل بیت و مظلومیت آنان و اینکه اسلام حقیقی در نزد ایشان است سخن می‌گفتند و مردم را به «الرضا من آل محمد» می‌خواندند و می‌گفتند ما باید به خلافت یکی از اولاد پیغمبر راضی شویم. از زیرکی که داشتند نام کسی را نمی‌بردند، و فقط چنین وانمود می‌نمودند که دعوت به یکی از فرزندان رسول خدا می‌کنند. مردم هم طرفدار اهل بیت و علویها بودند، گمان می‌کردند که مقصود از دعوت ایشان یکی از آل هلی است.

نخستین دعوت عباسیان در خراسان از سال صد هجری آغاز شد. در آن سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس میسره را به عراق و محمد بن خنیس، و ابواکرمی - راج (ابو محمد الصادق)، و حیان عطار را به خراسان فرستاد. این داعیان نامه‌های مردمی را که دعوت بنی عباس را پذیرفته بودند گرفته برای محمد بن علی می‌فرستادند. چون ابو محمد صادق دوازده تن نقباء محمد بن علی را انتخاب می‌نمود، در آنجمله خراسانیان هم بودند مانند شبل بن تهمان هروی. در سال ۱۰۲ هـ میسره جماعتی از داعیان عباسی را به خراسان فرستاد، و چون حکمران اموی سعید خذینه از ورود ایشان آگاه شد داعیان خود را بازرگان معرفی کردند و از تعقیب او رهایی یافتند. در سال ۱۰۵ هـ بکیر بن ماهان که در سند ترجمان امیر عربی بود پس از قبول دعوت بر جای میسره در عراق منصوب گشت. او در ۱۰۷ هـ عمار عبادی را با جمعی از شیعه به خراسان فرستاد. در سال ۱۱۸ هـ بکیر بن ماهان عمار بن یزید را به خراسان فرستاد، چون او به مرو آمد نام خود به خدش تبدیل کرد و آغاز به تبلیغ نمود. سرانجام اسد بن عبدالله فرمانروای

اموی بروی دست یافت و او را لال و کور کرده به دار آویخت.  
 بعد از محمد بن علی پسرش ابراهیم بن محمد معروف به امام جانشین پدر  
 گشت. رهبر واقعی این سازمان مخفی بازرگانی بود ایرانی بنام بکیر بن ماهان  
 که اداره امور نقیان به دست او بود. وی به مرو آمده و مرگ محمد و امامت پسرش  
 ابراهیم را به اطلاع شیعیان عباسی رسانید. او در سال ۱۲۶ هـ دستگیر شده  
 و در کوفه به زندان بنی امیه افتاد. در زندان با جوانی ایرانی بنام ابومسلم  
 آشنا شد و همو بود که پس از آزادی از زندان وی را به ابراهیم بن محمد امام  
 معرفی کرد. ابراهیم امور دعوی خود را در خراسان به ابومسلم سپرد.  
 پس از مرگ بکیر بن ماهان (در سال ۱۲۷ هـ) ابوسلمه خلال جانشین او شد.

### ابومسلم خراسانی:

وی که نامش در تواریخ اسلامی عبدالرحمن بن مسلم آمده، جوانی با  
 لیاقت و دلیر بود و از مردم مرو رود به شمار می رفت. ابراهیم بن محمد امام او را  
 به ریاست شیعه آل عباس در خراسان برگزید و انتخاب او را به ابوسلمه خلال  
 داعی و وزیر آل عباس در کوفه اطلاع داد. نام فارسی ابومسلم در کتاب  
 معجم الادباء یا قوت بهزادان و نام پدرش و نداد هر مزد ذکر گردیده است.  
 بعضی اصل او را اصفهانی و برخی کردهم نوشته اند. ابومسلم در هنگامی که  
 به خدمت ابراهیم امام رسید بیش از ۱۹ سال نداشت.

از بدبختی بنی امیه در این زمان جنگ بین دو طایفه بزرگ عرب یعنی اعراب  
 مضر و شمالی و اعراب حمیری و جنوبی شدت یافته بود. طرفداران آل عباس  
 از این اختلاف استفاده کرده به اشاعه دعوت خود می پرداختند.

دعوت عباسیان در آغاز سری بود و دستور داده شده بود اسم امامی را  
 که مردم را به او دعوت می کنند نبرند. در سال ۱۲۹ هـ از جانب ابراهیم امام  
 به ابومسلم فرمان رسید که دعوت خود را در خراسان آشکار کند. در این هنگام  
 نصر بن سبار سردار معروف عرب از طرف مروان حمار فرمانروای خراسان  
 بود. نصر بن سبار دشمنی عرب بنام جدیع بن علی از دی داشت که به مناسبت  
 تولدش در کرمان او را کرمانی می خواندند. وی با اعراب یمانی (حمیری) که

از مخالفان اعراب مضر و بنی‌امیه بودند بر مرو دست یافت ، و نصر بن سیار را شکست داد . ابو مسلم از اختلاف این دو سردار عرب استفاده کرده ، دعوت خود را در خراسان آشکار ساخت ( ۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ ) .

ابو مسلم درفش سیاه عباسی را نخستین بار در قریه سفیدنج نزدیک مرو برافراشت ، و این آیه قرآن بر آن نوشته شده بود : « أذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر » ، یعنی « به کسانی که کارزار می کنند رخصت داده شده است که بجنگند ، زیرا به ایشان ظلم و ستم شده و خداوند بر پیروزی دادن ایشان توانا است » . مردم شورشی که قیام کرده و در رکاب ابو مسلم می جنگیدند از شیعیان کیسانیه ، و خوارج سیستانی ، و زردشتیان خرمدینی ، و روستائیان ، و پیشه‌وران ، و بردگان تشکیل می شدند . اینان به خاطر عباسیان نمی جنگیدند ، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم بنی‌امیه سلاح در دست گرفته بودند . چون عباسیان در عزای ابراهیم امام جامه سیاه بر تن داشتند آنان را مسوده با سیاه جامگان خوانده‌اند .

نصر بن سیار در ۱۳۱ هـ از ابو مسلم شکست یافت و در ساوه درگذشت . سیاه مروان بن محمد نیز به دست قحطبه بن شیب سردار ابو مسلم در ری شکست خورد . در سال ۱۳۲ هـ جری مروان بن محمد بر نهانگاه ابراهیم امام در حمیمه شام آگاه شد و او را بگرفت و در زندان بکشت .

پس از مرگ ابراهیم امام ابوسلمه به سه تن از بزرگان آل علی ، یعنی امام جعفر صادق ، و به عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی ، و به عمر الاشرف بن امام زین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد ، و او را مأمور کرد که دعوت خلافت را به ترتیب به هر سه ایشان پیشنهاد کند ، و اگر یکی از ایشان قبول کند دو دعوتنامه دیگر را باطل نماید . غلام نخست به خدمت حضرت صادق رفت . آن حضرت نامه ابوسلمه را باز نکرده بسوزانید ، و به دعوت او جوابی نداد . رسول ابوسلمه سپس پیش عبدالله محض رفت ، عبدالله دعوت ابوسلمه را پذیرفت ، و برای مشورت به خدمت حضرت صادق شتافت . حضرت صادق به وی گفت : « مردم خراسان که تونه ایشان را دیده‌ای

و نه ایشان ترا، چگونه پیرو تو خواهند شد، آیا ابومسلم را تو بسه خراسان فرستاده‌ای؟ خویشان را دستخوش هوا و هوس مکن و بدان که این دولت بر همانها که بر آن قیام کرده‌اند قرار خواهد گرفت.»

عمر الاشرف نیز به دعوت ابوسلمه جوابی نداد و نقشه ابوسلمه به نتیجه‌ای نرسید، بلکه افشای آن موجب تغییر حال عبدالله سفاح بر او و کشتن آن مرد که وزیر بنی عباس شمرده می‌شد منتهی گردید. ابوسلمه را وزیر آل محمد و ابومسلم را امین آل محمد می‌خواندند.

گویند پس از کشته شدن ابوسلمه، ابومسلم در خصوص خلافت به حضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که: «نه تو از یاران منی، و نه زمان زمان من» ابومسلم ناامید شده به ابوالعباس سفاح بیعت نمود.

پس از کشته شدن ابراهیم امام برادرش عبدالله سفاح به جانشینی وی انتخاب شد. سفاح، عبدالله بن علی عموی خود را به جنگ مروان فرستاد. مروان در کنار رود زاب شکست خورده به مصر گریخت و سرانجام در بوسجیر از بلاد مصر در ذی‌حجه سال ۱۳۲ هـ کشته شد و پسرش او دولت بنی‌امیه به دست ایرانیان منقرض گشت.

ابومسلم در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲ هـ عبدالله سفاح یعنی خونریز را بر مسند خلافت بنشاند. بنی‌عباس بنی‌امیه را در همه جا جستند و کشتند، باروی شهر دمشق را ویران کردند، و قبرهای خلفای بنی‌امیه را شکافته استخوانهایشان را سوزانیدند.

در این هنگام یکی از سرداران مروان به نام ابوالورد بن کوثر در فسرین قیام کرد و یکی از اعقاب یزید بن معاویه را که ابومحمد زیاد بن عبدالله معروف به سفیانی بود به خلافت برداشت. بنی‌عباس این قیام را در ۱۳۳ هـ سرکوب کردند، و ابوالورد کشته شد و سفیانی به حجاز گریخت و در آنجا به دست ابوجعفر منصور افتاد، و به قتل رسید.

چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم گفت بیشتر مدعیان مهدویت از میان شیعه برخاستند، ولی بطور استثنا رد پای يك مهدی را نیز در میان امویان پیدامی‌کنیم. مهدی اموی ملقب به «سفیانی» است، و ابومحمد زیاد بن عبدالله مزبور که در



پایان دولت بنی امیه قیام کرد برای اینکه توجه امویان و مردم آن زمان را که منتظر ظهور سفیانی بودند این لقب را بر خود نهاد و دعوی کرد آن مهدی که مردم در انتظار وی هستند اوست ، ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد . ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی می نویسد که ظهور يك مهدی به نام سفیانی در میان بنی امیه از اختراعات خالد بن یزید بن معاویه است . گویند چون او خود را در برابر مروان بن حکم که مادرش ام هاشم را به زنی خود در آورده و خلافت را غصب کرده بود ناتوان دید برای مبارزه منفی با وی به جعل چنین خبری پرداخت .

هنوز يك سال از خلافت عباسیان نگذشته بود که در بخارا مردی شیعی مذهب به نام شريك بن شبيخ المهری علیه ایشان قیام کرد و ۳۰ هزار تن از روستائیان و پیشه‌وران حومه بخارا را بگرد خود آورد . ابو مسلم به طرفداری از عباسیان نهضت مردم بخارا را سرکوب کرد و شريك بن شبيخ و هواخواهان او را از میان برداشت .

عبدالله سفاح در ۱۳۶ هـ به بیماری آبله درگذشت و برادرش ابو جعفر منصور ( ۱۳۶-۱۵۸ هـ ) به جای او نشست . منصور از ابو مسلم بسیار واهمه داشت و همواره می خواست او را از وطنش دور سازد، از اینجهت فرمان ولایت مصر را برای او فرستاد، ولی ابو مسلم با قهر این فرمان را پس داد و راه خراسان پیش گرفت . منصور به وحشت افتاده کسان خود را به استمالت نزد ابو مسلم فرستاد . ایشان وی را راضی کردند که به نزد منصور به دارالخلافة رود ، منصور در شهر رومکان ( رومقان ) در نزدیکی مداین که در آنگاه مقر خلافت او بود بانبرنگ وی را بکشت ، و چشم از همه خدمات آن مرد بزرگ که به قول مامون عباسی تالی اسکندر و اردشیر بود بپوشید ( ۱۳۷ هـ ) .

عباسیان چون بر خلافت دست یافتند خویشاوندی نزدیک خود را با غلویان فراموش کرده و با ایشان به دشمنی برخاستند ، و چون آنان را رقیب خود در خلافت می پنداشتند در همه جا به تعقیب ایشان می پرداختند، و مطالبی را مانند خلفای بنی امیه بر آنان روا داشتند. یکی از شعرای علوی گوید:

والله ما فعلت امية بهم . مشارعنا فعلت بنو العباس .

یعنی: بد خدا سو گند که بنی امیه بکدهم ستمی را که بنی عباس [به علویان] کردند، هرگز روا نداشتند.

### فرق شیعه عباسی :

۱- ابراهیمیه ، از فرق راوندیه اند که ابراهیم بن محمد بن علی بن- عبدالله بن عباس را که ابراهیم امام خوانده می شد، امام دانند. مردی از راوندیه که به بیماری یرص (پستی) مبتلا بود و از این جهت او را ابلق می گفتند، درباره ابراهیم امام نطق کرده گفت، روح عیسی بن مریم به علی بن ابیطالب حلول کرد و از او به فرزندانش رسید و از آنان به ابراهیم امام انتقال یافت. ایشان از اباحیه به شمار می رفتند و همه کارهای حرام را مباح می دانستند، سپس اسد بن عبدالله سرایشان دست یافت و آنان را بکشت و بر دار آویخت. گروهی از ایشان ابو جعفر منصور را جانشین ابراهیم دانسته او را عبادت می کردند.

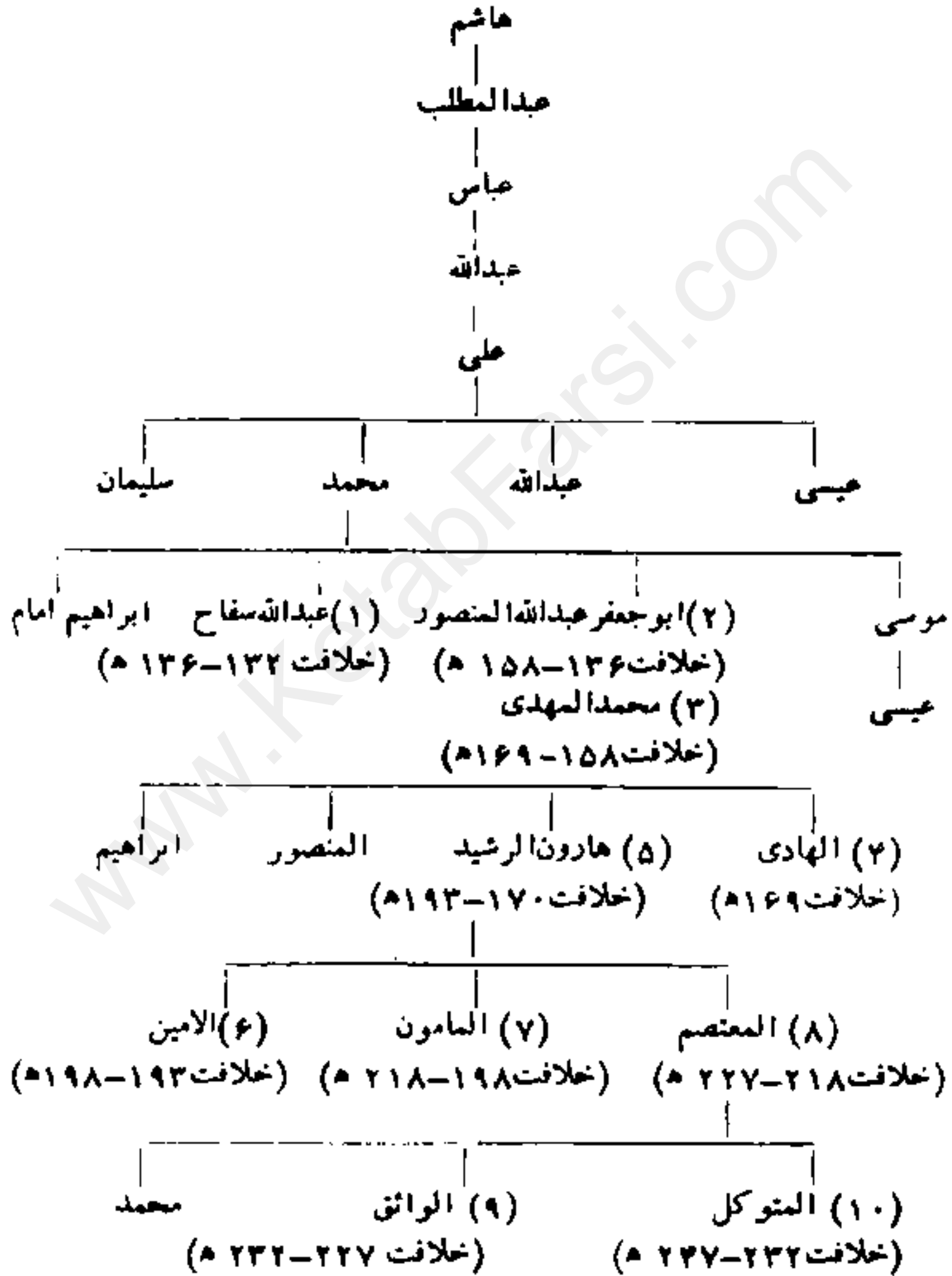
۲- اسحاقیه ، پیروان اسحاق ترکند که از نسل یحیی بن زبید بن علی بود و دعوی امامت داشت، ولی از محبویت ابومسلم در ماوراءالنهر استفاده کرد و گفت ابومسلم از انبیاء است و زردشت او را فرستاده، و زردشت زنده است روزی ظهور کند و دین خود را زنده گرداند. ابوالقاسم باخی نوشته است که مردم ابومسلمیه را خرمندینه نیز می خواندند. چون اسحاق در ماوراءالنهر میان ترکان می زیست معروف به اسحاق ترک شد.

۳- برکوکیه ، فرقه ای از ابومسلمیه و حاویله در مرو بودند که از شیعیان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۵ ص ۵۳ ، ۱۰۰ ، ۱۳۶ ، ۱۹۶ ، ۲۵۶ ، ۳۷۸ ، ۴۲۲ ، ۴۳۶ ، ۴۵۹ ، ۴۶۸ ، تاریخ ادبی ایران ، برادری ج ۱ ص ۳۵۰-۳۵۹ : درتالسن، عقیده الشیعه ص ۱۳۴ ، خاندان نوبختی ص ۶۵-۶۶ ، دکتر غلامحسین موسوی، ابومسلم سردار خراسان، مروج الذهب طبع اروپا ج ۶ ص ۹۳-۹۶ .  
۲- تلخیص ابیاس ص ۱۰۲ .

۳- ادوارد برادری، تاریخ ادبی ایران، ج ۱ ص ۴۶۸ : عبدالحی حبیبی ، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۳۰۳ ، کتاب المهرست ابن ندیم، طبع تهران،

## شجره نسب آل عباس



آل عباس بشمار می‌روند. و ظاهراً همان اسحاقیه هستند که بنا بر الفهرست ابن-  
دشیم در ماوراءالنهر ظهور کردند و به اسحاق نامی که در میان ترکان پیدا شده بود  
منسوب اند.

۲- بسلمیه یا خلایقه، از ورق راوندیه یا شیعیان آل عباس که امامت را  
پس از حسن و حسین و محمد بن حنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سفاخ حق  
ابوسلمه، حفص بن سلیمان خلال و زبیر خلافت عباسی می‌دانستند.  
هاشم بن حکیم مفتح صاحب ماه نخشب ابوسلمه را خدا می‌دانست، و  
می‌گفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است.

۵- بومسلمیه یا مسلمیه، از فرق راوندیه معتقد به امامت ابومسلم خراسانی  
و غیبت او بودند. ایشان از اباحیه بشمار می‌روند. در نزد آنان ایمان تنها شناختن  
امام می‌باشد (ترجمه ص ۷۵).

۶- خدایشیه، از فرق راوندیه قائل به نبوت مردی بنام عماد ملقب  
به خدایش بودند که در خراسان قیام کرد و به دست اسد بن عبدالله برادر خالد بن-  
عبدالله القسری به قتل رسید.

۷- راوندیه، گویند که پیغمبر پس از خود عمش عباس بن عبدالمطلب  
را به امامت منصوص ساخت. ایشان پیروان عبدالله راوندی هستند، و به هیچ  
وجه با این راوندی متکلم مشهور نیستی ندارند. از راوندیه جماعتی نیز  
به الوهیت منصور خلیفه قائل شدند.

راوندیه از اهل خراسان بودند. منصور را خدای خود خطاب کردند،  
و فرماندار مکه مظهر جبرائیل، و فرمانده مسیحی خلیفه را محل تجلی روح  
حضرت آدم دانستند. طبری گوید راوندیان تصور کردند که عثمان بن نهیک مظهر  
آدم و هشتم بن معاویه مظهر جبرائیل بوده‌اند.

منصور خلیفه نه تنها اکرام و طاعت آنان را نپذیرفت، بلکه دوستی از

۱- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۹

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۲.

۳- ایضاً خاندان نوبختی ص ۲۵۲؛ المقالات والفرق ص ۱۹۵.

۴- الفضل ابن حزم ج ۳ ص ۱۴۲.

برگزیدگان آنان را به زندان افکند، از آن به بعد منصور خلیفه از چشم ایشان افتاد و دیگر او را خداوند ندانست، خلیفه غاصب شمردند. بنابراین نیرنگی به کار برده راه زندان را پیش گرفتند، برای اینکه کسی متوجه مقصود آنان نشود تا بوی خالی را به دوش گرفتند و چنین وانمود کردند که میثی را برای تدفین به گورستان می برند. همینکه به زندان رسیدند درها را شکستند و بزرگان خود را آزاد ساختند. سپس به قسر خلیفه حمله آوردند. و اگر معن بن زائده شیانی (در گذشته در ۱۵۱ هـ) به کمک او نمی رسید، منصور در آن میان کشته می شد.

راوندیان ظاهراً آرام مزدک را نیز درباره اشترک زنان قبول داشتند، و در مورد خود معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز آمیز می باشند، و بعضی از آنان به خیال آنکه قادر به پرواز هستند از روی حماقت خود را از جاهای بلند پرتاب کرده قطعه قطعه می شدند. یکی از مقاصد راوندیان گرفتن انتقام خون ابومسلم بود (ترجمه ص ۸۳).

۸- رزامیه، از فرق راوندیه پیروان مردی به نام رزام که معتقد به کشته شدن ابومسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ بودند، و بعضی نیز از این فرقه به کشته نشدن ابومسلم و حلول روح خداوند در او شدند، و ایشان همان بومسلمیه هستند، و مقننیه و مبیضه از ایشان برخاستند.<sup>۲</sup>

۹- ریاحیه، از فرق راوندیه بودند.<sup>۳</sup>

۱۰- سنبادیه، از فرق بومسلمیه پیروان سنباد مجوسی بودند که در زمان منصور به خونخواهی ابومسلم در ری خروج کرد، و قیام او هفتاد روز به طول انجامید، و سرانجام به دست طوس پسر عم اسبهد خورشید فرمانروای طبرستان کشته شد.<sup>۴</sup>

۱۱- عباسیه یا شیعه آل عباس. فرقه ای هستند که امامت را بعد از پیغمبر به ارث از آن عباس بن عبدالمطلب دانند. رجوع شود به راوندیه.

- ۱- خاندان نوبختی ص ۲۵۶؛ انوارالملکوت ص ۱۲۰۷؛ ابن خلکان ج ۲ ص ۱۰۸؛ تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۳۵؛ براون؛ تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۴۶۹-۴۷۰.
- ۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۶.
- ۳- المقالات والفرق ص ۴۰.
- ۴- دو قرن سکوت ص ۳۴-۴۱.

۱۲- فاطمیه، از فرق بومسلمیه از شیعیان آل عباس بودند که بعد از قتل ابومسلم به مرگ او قطع کردند و به امامت دختر اوفاطمه گرویدند.<sup>۱</sup>

۱۳- کورکبه، از فرق بومسلمیه و خرمذینه بودند که ظاهراً ضبط صحیح آن کورکبه می باشد.<sup>۲</sup>

۱۴- صبیغه، یا سپید جامگان گروهی بودند که به پیشوایی مردی به نام هشام یا هاشم بن حکیم به خونخواهی ابومسلم در ماوراءالنهر خروج کردند. این حادثه در روزگار خلافت مهدی در سال ۱۵۹ هـ اتفاق افتاد.

هاشم بن حکیم چون همواره نقابی بر چهره داشت به لقب «المقنع» معروف بود، مقنع در سال ۱۶۱ هـ در خلافت مهدی از میان رفت. این فرقه را مقنعه نیز گفته اند.<sup>۳</sup>

۱۵- نوساعیه، از فرق خرمیه و بومسلمیه بودند.<sup>۴</sup>

۱۶- هریریه، از فرق راوندیه و طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عم رسول خدا بودند، و در حق ابومسلم غلومی کردند. ایشان را عباسیه خالص گویند و آنان پیرو ابوهریره راوندی هستند.

### شیعیان علوی

شیعیان علوی کسانی هستند که پس از علی بن ابیطالب (ع) و دو فرزند او حسن و حسین، حضرت علی بن حسین، و پس از وی حضرت امام محمد باقر، و پس از او امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸ هـ) را به امامت شناختند. پس از درگذشت امام ششم شیعیان علوی به شش فرقه انقسام پذیرفتند که ذکر ایشان در متن این کتاب به تفصیل آمده است. فرقه ششم از شیعیان علوی به امامت حضرت موسی بن- جعفر ملقب به کاظم (۱۲۸-۱۸۳ هـ) درآمدند، و پس از رحلت آن حضرت باز به فرقی تقسیم گشتند. فرقه ای از ایشان به رحلت امام هفتم قطع و یقین کرده و

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۰.

۲- ایضاً نوبختی ص ۲۶۲.

۳- ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۷۰-۱۷۶، خاندان نوبختی ص ۲۶۲.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۶.

امامت را پس از آن حضرت از آن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵-۲۰۳ هـ) دانستند. پس از درگذشت حضرت رضا باز شیعه به چند فرقه منقسم شدند. یکی از آن فرق فرزند آن حضرت امام ابوجعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵-۲۲۰ هـ) را امام نهم و فرزند او ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۲ هـ) را امام دهم، و سپس فرزند او امام ابومحمد حسن بن علی عسکری (۲۳۲-۲۶۰ هـ) را امام یازدهم شناختند. پس از رحلت امام یازدهم به ۱۴ فرقه تقسیم شدند، ولی هیچکدام جز یک فرقه که امامیه اثنی عشریه باشند پای برجا نمانده و دوام نکردند و بجز آن فرقه که منتظر ظهور امام محمد بن الحسن مهدی آل محمد هستند دیگران از میان رفتند.

باین دلیل امامیه بطور عموم نام کلی فرقه‌هایی است که علی بن ابیطالب را جانشین منصوب و بلافصل پیغمبر می‌دانند و می‌گویند گیتی از امام نهی نتواند بود. و بخصوص این نام بر طایفه شیعه اثنی عشریه یعنی دوازده امامیان اطلاق می‌شود.

در لبنان میان بعلبک و صفد و در مشرق آن کشور در کوهستان لبنان و رادی شام گروهی از کشاورزان شیعه هستند که «میتاولی» نام دارند که مفرد آن میتوالی یا میتوالی است که به معنی باران و مخلصان علی بن ابیطالب می‌باشد. شمار ایشان بالغ بر شصت هزار تن است. گویند که آنان مهاجرینی کرد هستند که در زمان صلاح الدین ایوبی از عراق به شام نقل مکان کردند، و ایرانی الاصل می‌باشند. ایشان بسیار مهمان‌نواز، مودب و خوشخو هستند، ولی مانند دیگر شیعیان متعصب غیرمسلمانان را نجس دانند. ظروف مهمانان غیر مسلمان خود را آب می‌کشند.

چنانکه گفتیم امامت در شیعه اثنی عشریه بنا بر نص جلی و لطف خداوند است.

- ۱- در باره زندگینامه امامان دوازده گانه ر. ک، شمس الدین محمد بن طولون: الاثمة الاثنی عشر، طبع بیروت ۱۹۵۸، و نیز علی بن محمد احمد المالکی معروف به ابن الصباغ، الفصول المهمة فی معرفة الاثمة علیهم السلام طبع نجف، ۱۹۵۰، و سبط ابن الجوزی: تذکرة الخواص، طبع نجف ۱۳۶۹ هـ.
- ۲- گلذیهر، العقیة و الشریعة ص ۲۰۸، ۳۵۳.

در باره لطف گویند بر خداوند واجب است که در هر عصری امام معصوم و راهنمایی که جانشین رسول او باشد برای ارشاد مردمان تعیین فرماید، و وظیفه امام ولایت عامه بر مردم و اقامه عدل در بین ایشان و رفع ظلم و ستم از آنها است.

در باب امامان دوازده گانه، علامه حلی در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» روایت کرده که پیغمبر فرمود: «فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی، و بعلمها نور بصری، و الائمة من ولدها ابناء ربی»، یعنی «فاطمه خون و جان قلب من است، و دوپسرش [حسن و حسین] میوه دل من هستند، و شوهرش [علی] نور چشم من است، و امامانی که فرزند اویند ابناء پروردگار من هستند»، و نیز در آن کتاب از قول پیغمبر آورده که در خطاب به حسین بن علی فرمود: «انت السيد بن السيد اخو السيد ابوالسادة، انت الامام ابن الامام اخو الامام ابوالائمة، انت المحجة بن المحجة اخو المحجة ابوالحج التسع، من صلبك ناسعهم قائمهم»، یعنی «ای حسین تو آقا، پسر آقا، و برادر آقا و پسر آقایان هستی، تو امام پسر امام برادر امام و پسر امامانی، تو حجت پسر حجت برادر حجت و پسر حجت های [امامان] نه گانه ای، و نهمین ایشان که از پشت تو است قائم آنان می باشد»<sup>۱</sup>.

### بقیة ائمة شیعه امامیه :

امام ابو جعفر محمد بن علی لقب به باقر، در سال ۵۷ هـ در مدینه زائیده شد، و سه ساله بود که جدش حسین شهید گشت. در زمان رحلت پدرش علی بن -الحسین امام زین العابدین ۱۹ سال داشت. وی برخلاف برادرش زید از سیاست کناره گرفت و به تعلیم و ارشاد مسلمانان پرداخت، و صدها راوی از روایت حدیث در محضر درس او حضور می یافتند و دانشمندان عامه و خاصه به مناظره می پرداختند. چنانکه وی را باقر العلم به معنی شکافنده علوم لقب دادند. محدثان شیعه روایت کرده اند که لقب باقر را رسول خدا به وی داد، و ظهور آن حضرت را پیش بینی فرمود، و آن لقب را توسط جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب خود که در ۷۸ هـ در گذشت به او رسانید.

حضرت باقر در ۵۷ سالگی در روزگار هشام بن عبدالملک و به قولی

۱- السیدهاشم معروف، عقیده الشيعة الامامية، طبع بیروت ۱۹۵۶، ص ۱۱۱.



در زمان یزید بن عبدالملک در سال ۱۱۴ هـ در حیمه از بلاد شام رحلت فرمود، و جسد او را به مدینه آورده در گورستان بقیع در قبر پدرش علی بن حسین به خاک سپردند. تاریخ وفات آن حضرت در بعضی از مآخذ ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸ نیز آمده است.<sup>۱</sup>

پس از آن حضرت پسرش حضرت جعفر بن محمد، لقب به صادق به امامت نشست. وی در سال ۸۰ یا ۸۳ هـ تولد یافت، و مدت امامتش ۳۵ سال بود. آن حضرت معاصر آخرین خلفای بنی امیه و عبدالله سفاح و ابوجعفر منصور از خلفای بنی عباس بود. در مدینه می زیست و اصول فقه شیعه مستفاد از آن حضرت است.

اهل علم در آن زمان او را عالم مطلق می خواندند، محضر او مجمع اهل علم و رواة حدیث بود. عصر او با دوره شروع نهضت‌های دینی و احتجاجات مذهبی مقارن بوده است. شیعیان امامیه در این عصر از طرفی با فرقی شیعه مانند کیسانیه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیه و از طرف دیگر با طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و معتزله مناظره می کردند، و درباره مشکلات مسائل دین به آن حضرت مراجعه می نمودند. اخبار شیعه امامیه غالباً به امام پنجم و ششم به ویژه به حضرت صادق منتهی می شود. اصول اربعانه (چهارصدگانه) امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا به گفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت علی بن ابیطالب تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را «اصول» می خوانند، زیرا اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است، در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست. مؤلفین کتب رجال در آغاز اصحاب اصول را از مصنفین جدا می کردند، و نخستین کسی که این کار را انجام داده بود، ابوالحسین احمد بن حسین بن عبدالله فضائری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در مصنفات و دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود، ولی این دو کتاب از میان رفت، و شیخ طوسی کتاب خود را بعد از او در جمع

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۲ - ۱۵۷، دونالدسن : عقیده الشیعه